

دکتر سیدهاشم بطحالی گلپایگانی *

طرح آیات الاحکام سیاسی قرآن مجید**

چکیده:

یکی از مباحث قابل ملاحظه در کنکاش تحقیق و بررسی، بحث احکام سیاسی در قرآن مجید است. در برخورد با این مسئله دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. مذهب‌های روشنفکر و غرب‌گرا یا غرب زده اصولاً وجود چنین احکامی را در قرآن و مذهب منکر می‌باشند و می‌گویند دین از سیاست جدا است و کاری به سیاست ندارد. در مقابل، مذهب‌های سنتی هر چند مانند روشنفکران دین را از سیاست جدا نمی‌دانند اما ورود در عرصه سیاست را نیز از آفت مذهب و قداست و پاکدامنی می‌دانند و می‌گویند باید به فقه و فقاہت پرداخت و کار سیاست را به دیگران واگذار کرد. از نظر اینها احکام سیاسی منتفی نیست بلکه مغفول‌عنه واقع شده است. گروه سوم که رقم آنها در ادوار مختلف اندک بوده جسته‌گریخته در محافل علمی یا در نوشته‌ها و به مناسبت‌های مختلف سخن از آن به میان آورده و معتقد هستند که قرآن آخرین کتاب وحی آسمانی است و به‌عنوان آیین‌نامه کامل و جامع برای جامعه بشری انزال شده است و حکمی از احکام زندگی در رابطه با بندگی نیست که در آن نباشد. بدیهی است پیروان قرآن با عرصه‌های مختلف زندگی فردی - خانوادگی - اجتماعی در وضعیت‌های متفاوت مواجه هستند و در هر یک از این عرصه‌ها حرکت مجاز و غیرمجاز وجود دارد و جواز و عدم جواز حکم است و این قرآن است که باید بایست‌ها و نبایست‌های زندگی را در ابعاد مختلف تعیین نماید پس عرصه زندگی یعنی عرصه سیاست و مدیریت و احکام آن باید بیان شود و این وظیفه به عهده قرآن است که خود آن را بیان نموده و راجع به اقسام روابط خانوادگی - اجتماعی - اقلیت‌ها - داخل کشور و بیگانه در سطوح مختلف احکام آن را ذکر کرده و دانستن و عمل به آن مانند دانستن احکام عبادی و تجاری و عمل آنها لازم و واجب است.

واژگان کلیدی:

احکام، سیاست، قرآن، جامعه، روابط، اقلیت‌های دینی، دولت، ملت.

* استادیار گروه حقوق مجتمع آموزش عالی قم (وابسته به دانشگاه تهران)

** این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی نگارنده تحت عنوان «آیات الاحکام سیاسی قرآن مجید» می‌باشد که با

حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه تهران (مجتمع آموزش عالی قم) انجام شده است.

مقدمه

قرآن کتابی است آسمانی که هدایت و رهنمودهای تمام راه‌های چگونگی زیستن و از دنیا چگونگی برای عقبی توشه برگرفتن در آن نهفته شده است. حضرت علی علیه‌السلام درباره آن می‌گوید: (و ما جالس هذا القرآن احد الاقام عنه بزیادة او نقصان زیادة فی هدی و نقصان من عمی و اعملوا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقدٍ و لا لاحد قبل القرآن من غنی) (۱) کسی با قرآن همنشین نشده است مگر اینکه هنگام برخاستن چیزی به او اضافه شده و چیزی از او کسر گشته است. آنچه به او اضافه شده است هدایت و رهنمود است و آنچه از او کاسته شده است کوری و ناآگاهی است و بدانید که هیچ‌کس پس از انس و همنشینی با قرآن، فقیر نخواهد بود و هیچ‌کس قبل از انس با قرآن و همنشینی با آن بی نیاز نخواهد بود. قرآن که دارای بار ارزنده فرهنگی و عملی و حقوقی و حکمی برای بشر می‌باشد متأسفانه با جدایی ثقل عظیم مفسر و مبین اهل بیت پس از رحلت پیامبر از آن همچنان سر بسته و در بسته مانده و جز اندک مطالبی از آن که همان محکومات قرآن باشد بقیه در دسترس عاشقان این وحی منزل الهی نمی‌باشد و فهم قاصر پژوهشگران غیر معصوم از آن محروم است و تازه از بخش محکومات نیز تمام مطالب مورد بررسی و استفاده قرار نگرفته است. برای اینکه قسمت محکومات قرآن خود مشتمل بر ابعاد حکمی، حقوقی، اخلاقی، تاریخی، روانشناسی، جامعه‌شناسی و مسائل معادی می‌باشد که هر کدام بررسی‌های گسترده‌ای را می‌طلبد و محققین و پژوهشگران فقهی و تفسیری هر یک به قسمتی از آن پرداخته‌اند. فقها به احکام عبادی، تجاری، قضایی، خانوادگی و جزایی و جهادی را مورد توجه قرار داده و از احکام سیاسی آن به هر دلیل غفلت ورزیده‌اند. مفسرین نیز بعضاً هر چند به تناسب هر آیه‌ای، حقوقی، حکمی و غیره به تبیین و تشریح آن پرداخته‌اند اولاً: دسته بندی موضوعی کامل نشده ثانیاً: این تفسیرها اصولاً جنبه برداشتی دارد و بیان محتوای حقیقی قرآن نمی‌باشد. زیرا تفسیر حقیقی و کشف مافی‌الضمیر آیات در عهده راسخون در علم است که کمتر در دسترس می‌باشد. پس مفسرین هم نتوانستند حق مطلب را ادا نمایند و از این جهت محرومیت علمی و معنوی بزرگی متوجه بشر می‌باشد.

از جمله این محرومیت‌ها اینکه بخش احکام سیاسی قرآن مغفول عنه قرار گرفته است و دیده نشده که فقیه یا مفسری در کتاب‌های فقهی و تفسیری خود فصلی را به آیات احکام سیاسی قرآن اختصاص داده باشند. از احکام مقدمات نماز مانند طهارات مفصل بحث شده است، اما از احکام سیاسی قرآن که سرنوشت اجتماعی بشر به آن بستگی دارد بحث نشده است. شاید از

همین زاویه باشد که دوستان ناآگاه و دشمنان مغرض هر از آگاهی بحث جدایی دین از سیاست را مطرح کرده و رجزخوانی می‌کنند و دخالت عالمان دین‌شناس را در سیاست نوعی افزون طلبی و تجاوز به حقوق دیگران تلقی می‌کنند و نمی‌دانند که فرق است میان عالمان دیندار بی‌سیاست و سیاست و دین. ممکن است عالمان دینداری باشند که عالم هستند اما مدیریت و سیاستمداری ندارند و این مطلبی نیست که کسی منکر آن باشد. آری با اسلام‌شناس متخصصی که در علم اسلامی مجتهد و دارای مقام عالی اجتهاد است اما توان اداری و اجرایی او ضعیف است، در این صورت کسی ملزم نشده است که چنین فقیه و مجتهد باید سیاستمداری و تمشیت امور نماید. شاید از همین مقوله باشد، پاسخی که خداوند به درخواست ابراهیم خلیل می‌دهد. او پس از گذراندن دوران تمرین و تجربه و رسیدن به مقام امامت و رهبری از خدا سؤال می‌کند که این رهبری و سیاستمداری دین - اجتماعی در نسل و ذریه من به ارث باقی خواهد ماند یا نه؟ خداوند جواب داد: (لاینال عهدی الظالمین) آنهایی که کسری علمی یا عملی دارند به این مقام نایل نخواهند شد: (زیرا اصل ظلم به معنی کاهش و کاستی می‌باشد پس کسی که به حد نصاب علمی نرسیده یا حد نصاب اداری و سیاسی را واجد نیست حق امامت و رهبری را نخواهد داشت. پس ملازمه‌ای میان عالم و عامل و سیاست نیست که هرکس که عالم و عامل شد سیاستمدار هم باید باشد. اما آن به این معنی هم نیست که سیاست از دین جدا است زیرا دین به معنی آئین آسمانی بشر با سیاست نسبت عام و خاص دارد. با این تصور که هر آئین صحیح و سالم الهی قطعاً توأم با سیاست خواهد بود. صدرالمتألهین شیرازی می‌گوید: (السیاسة المجردة عن الشرع كجسد الارواح فيه) (۲) سیاست منهای شریعت مانند بدنی است که روح در آن نباشد، پس شریعت منهای سیاست نیز مانند پیکر بی روح خواهد بود. بنابراین سیاست روح و روان شریعت است و همان‌طور که آیات احکام عبادی، تجاری، قضایی و غیره قرآن بیان شده است لازم بود آیات احکام سیاسی قرآن که مسیر ارتباطات با همکیشان و هم خویشان بشری را در داخل کشور و در سطح بین الملل تعیین می‌کند بیان می‌شد، اما متأسفانه این قسمت مهم نادیده گرفته شده است. اینک بنای تحقیق در این طرح بر آن است که به یاری خداوند آیات الاحکام سیاسی قرآن به اندازه ظرفیت یک طرح بیان شود تا شاید دریچه‌ای به سوی جهان سیاست اسلام و قرآن باز شده باشد و محققین در این راستا گام‌های بیشتری بردارند.

موضوع طرح

چنانکه در مقدمه بیان شد موضوع این طرح آیات الاحکام سیاسی قرآن مجید می‌باشد. آیات الاحکام سیاسی مانند سایر آیات الاحکام از بایست‌ها و نبایست‌ها تشکیل شده و در آن از وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه بحث می‌شود و نیز از پیامدهای عمل به این احکام و کیفر ترک آنها یعنی چنانکه احکام عبادی قرآن می‌طلبد که بندگان خدا اوامر را امتثال و نواهی را ترک کنند و در صورت ترک واجبات و انجام محرمات مثاب و معاقب خواهند بود همین اقتضاء درباره احکام سیاسی قرآن نیز وجود خواهد داشت به عبارت دیگر، همانطور که احکام عبادی تکلیف‌آور است، احکام سیاسی نیز تکلیف‌آفرین است و فقها وظیفه دارند آیات الاحکام سیاسی را مانند آیات عبادی بیان کنند. زیرا نادیده گرفتن این بخش از آیات قرآن در حکم هجرت از قرآن است و احتمالاً از جمله گلايه‌های پیامبر در قیامت از دست امت در همین رابطه است که قرآن می‌فرماید: (و قال الرسول یا رب ان قومى اتخذوا هذا القرآن مهجوراً) (۳) پیامبر می‌گوید: پروردگارا همانا امت من این قرآن را ترک کردند - بدیهی است که فرقی میان ترک تمام قرآن یا برخی از آن نمی‌باشد لذا اینجانب بر آن شدم که به اندازه توان علمی خود هر چند به صورت اشارت و توجه دادن اندیشمندان و متفکران این قسمت از آیات سیاسی قرآن را در مدار بحث و بررسی قرار دهم تا زمینه تحقیق و پژوهش‌های گسترده‌تری برای دیگران بوده باشد.

نوآوری طرح

تردیدی نیست که هر طرح آن‌گاه می‌تواند دارای ارزش و جایگاه خاص خود باشد که بار آور باشد. طرح آیات الاحکام سیاسی مانند هر طرح دیگری از نظر ثبوتی پیام‌آور تازه‌ای نیست بلکه از نظر اثباتی مورد ملاحظه است. به این معنی که فقها به‌عنوان کارشناسان احکام قرآنی و مفسرین چهره‌گشایان آیات آن می‌بایست هر کدام فصل جداگانه‌ای برای این قسمت از آیات باز می‌کردند البته برخی از مفسرین روشنفکر به مناسبت‌هایی اشاراتی داشته‌اند اما به صورت حاشیه بوده است. ما در این طرح محور بحث آیات الاحکام سیاسی را تبیین احکام افعال و اعمالی قرار داده‌ایم که به روابط اجتماعی مربوط می‌شود. برای اینکه وظایف بندگی انسان دارای دو بعد می‌باشد، یکی بعد شخصی و فردی مانند عبادات امثال نماز، روزه و حج و نظایر آن که آیات الاحکام عبادی متکفل بیان آن می‌باشد و دیگر بعد اجتماعی مانند روابط اجتماعی داخلی و خارجی و خودی و بیگانه که بیان‌گر احکام آن آیات الاحکام سیاسی می‌باشد. بدیهی

است که وقتی پیامبر اسلام در خطبه و داعیه خود در میان انبوه جمعیت مکه می‌گوید: چیزی نیست که من حکم آن را برای شما بیان نکرده باشم. این سؤال مطرح می‌شود که آیا درباره مسائل اجتماعی هم احکامی بیان کرده است یا نه؟ اگر گفته شود قرآن راجع به مسائل سیاسی حکمی ندارد با توجه به اینکه اهم مسائل اجتماعی بشر مسائل سیاسی او می‌باشد، لازم می‌آید اسلام و قرآن بر بخش مهمی از زندگی بشر عنایت نکرده باشند و در این صورت بافرض تمامیت دین و کمال آن منافات دارد و اگر گفته شود احکام قرآن فراگیر است و بایست‌ها و نبایست‌های آن تمام بخش‌های زندگی را پوشش می‌دهد و بخشی نیست که حکمی نداشته باشد آن‌گاه این سؤال مطرح است که چگونه است که قرآن حداقل در سه سوره (۴) راجع به مکیل و موزون که شامل نخود و لوبیا هم می‌شود بحث می‌کند و اصرار می‌ورزد که اشیاء مردم را کسر ندهید، اما راجع به احکام و حقوق سیاسی اجتماعی مردم چیزی بیان نکرده باشد. آیا احکام و حقوق سیاسی مردم به اندازه نخود و لوبیا هم ارزش ندارد که حکم آن را بیان نماید؟!

قطعاً چنین نیست بلکه اولاً حقوق سیاسی و احکام آن به مراتب از احکام مکیل و موزون مهم‌تر است، ثانیاً قرآن و پیامبر آن را بیان کرده و این متکفلین فقه و تفسیر بوده‌اند که می‌بایست احکام سیاسی را در کنار احکام عبادی و تجاری و غیره بیان می‌کردند و خلق‌الله را بر آن توجیه می‌نمودند که متأسفانه به هر دلیل مغفول‌عنه واقع شده که امید است با مطرح نمودن آن در آینده بیشتر مورد بحث و بررسی قرار بگیرد.

سیاست و حکم آن

قبل از ورود در بحث آیات الاحکام سیاسی لازم است معنی و مفهوم سیاست به‌عنوان موضوع حکم روشن شود و نیز رابطه آن با انسان و زندگی وی مشخص گردد تا جایگاه حکم آن هم معلوم گردد. سیاست واژه‌ای است تازه‌ی از خانواده سَوَس به معنی تدبیر امور و اقدام در اداره رعیت و جامعه (۵) و در لغت‌نامه فارسی با همان شکل عربی خود به معنی پاس داشتن ملک - حفاظت و حراست و حکم راندن بر رعیت به کار رفته است (۶) و در دیکشنری انگلیسی به واژه polic تعبیر شده و به معنی تدبیر امور و مهارت در عمل کشورداری می‌باشد. (۷) پس سیاست و پلیس و تدبیر مترادفاتی می‌باشند که به معنی اداره امور و به نظم کشیدن جامعه و مصلحت‌اندیشی می‌باشند.

رابطه سیاست با زندگی فردی و اجتماعی انسان رابطه حیاتی است. بدین معنی که

همان‌گونه که روح حیوانی موجب زنده بودن انسان است، روح اداری و تدبیر زندگی نیز موجب انسان بودن انسان و تشخیص او می‌گردد. پس چنانکه در بعد حیات حیوانی در رابطه با تغذیه و تولید مثل احکامی از طرف شارع حاکم است که رعایت آنها باعث حیات طیب می‌گردد و اعراض از آنها ننگ و نکبت و بیماری و مرگ را در پی خواهد داشت، در حیات سیاسی و تدبیری انسان نیز احکام و فرامینی از طرف شارع حاکم است و باید رعایت شود.

سؤالی که در اینجا مطرح است و شایان ذکر می‌باشد آن است که در سایر احکام که انجام آنها مستوجب ثواب و پاداش است و ترک آنها باعث کیفر و مجازات، آیا در مورد احکام سیاسی نیز چنین قاعده‌ای صدق خواهد کرد یا نه؟

تردید نیست در اینکه حکم اعم از عبادی و سیاسی به عنوان تکلیف الهی انسان را موظف می‌سازد که چنانکه در برابر حکم نماز و روزه و حج و غیره سراطاعت فرود می‌آورد در برابر حکم سیاسی نیز باید کرنش کند و همانطور که از شراب و قمار و امثال آنها اجتناب می‌کند از محرمات سیاسی مانند رکون و تمسک به کفار و شق عصای مسلمین و از جهت خلاف مصلحت عمومی گام برداشتن و سلطه‌پذیری از بیگانه و امثال آنها نیز باید کناره‌گیری نماید. پس نقش و موقعیت احکام سیاسی در زندگی اجتماعی بشر مانند نقش و موقعیت احکام عبادی می‌باشد.

قلمرو احکام سیاسی

شاید تصور شود که قلمرو احکام سیاسی محدود و منحصر به بخش خاصی از زندگی اجتماعی و کشوری است، اما با دقت در آیات قرآنی مشخص می‌گردد که احکام سیاسی، احکام عبادی و غیره به تمام ابعاد زندگی شخص مربوط می‌باشد - البته به دلیل اینکه این مقاله ظرفیت بیان کامل آن را ندارد ما به ذکر دو بخش از آن بسنده می‌کنیم. یکی بخش مسئولیت خانواده و دیگری بخش مسئولیت اجتماعی و همزیستی و مراوده با بیگانگان است.

احکام سیاست منزل و تدبیر آن

اولین مسئولیت برای اشخاص در زندگی اجتماعی اداره خانه و خانواده می‌باشد. قرآن در این رابطه نخست پیامبر را که مبلغ قرآن است، مخاطب قرار داده و می‌فرماید: (و امر اهلک بالصلوة و اصطبر علیها لانستلک رزقاً نحن نرزقک و العاقبة للمتقوی) (۸) خانواده خود را به نماز

و ادارکن و پی‌گیر آن باش ما از تو روزی نمی‌خواهیم، روزی تو را نیز ما می‌دهیم انجام نیک از آن پرهیزگاران است. در این آیه اداره خانواده و مراقبت بر اعمال و افعال آنها در سایر نماز که مسیر درست رفتن است از پیامبر خواسته شده است و آن چنان مسئله قابل ملاحظه است که قرآن تأمین معاش و رزق و روزی را که بیشترین دغدغه اولیاء خانواده‌ها متوجه آن است را از آنها سلب توجه کرده است و آن را تضمین شده از طرف خداوند بیان نموده و بیشترین و بلکه اصولاً بار مسئولیت را متوجه تربیت دینی و فرهنگی و روحی و اخلاقی خانواده کرده است. با اینکه پیامبر اسلام نگفته خود به این وظیفه آشنا است و عمل می‌کند (مع ذلك) برای توجیه سایرین بر اهمیت آن پیامبر را مخاطب قرار داده است. در آیه دیگر، سطح خطاب را گسترش داده و تمام مؤمنین از پیامبر تا دیگران را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: (یا ایها الذین آمنوا اتقوا انفسکم و اهلیکم ناراً و قودها الناس و الحجارة علیها ملائکه غلاظ شراد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون مأمرون) (۹) مخاطبین این آیه کسانی هستند که به خدا و رسول خدا و قرآن و آنچه در آن است قلباً و لفظاً و عملاً گراییده‌اند و به آنها می‌گوید: ای گرویدگان خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ می‌باشد نگهدارید که مراقبین این آتش فرشتگان زمخت و سخت‌گیری هستند که دستور خدا را عصیان نمی‌کنند و به آنچه مأمور شده‌اند عمل می‌کنند. در این آیه قبل از ایجاد مسئولیت برای اولیاء خانه و خانواده، خود آنان را در مراقبت از خود و خودمداری مسئول دانسته و توصیه می‌کند که مواظب باشید سرمایه عمر را به بیهوده مصرف نکنید که مجازات و کیفر خطرناکی برای بیهوده‌کاران در پیش است. به دنبال توصیه در خودمداری مسئولیت اداره خانواده را به دوش پدران گذاشته و با اخطار شدیدی که در این دستورالعمل ذکر شده است، اولیا را از بی‌توجهی به امور اعتقادی و فرهنگی و انسانی خانه برحذر داشته است و آن چنان اخطار آن جدی است که هنگامی که آیه نازل شد و پیامبر آن را به مردم ابلاغ نمود برخی احساس خطر کردند و در حضور آن حضرت از ترس عدم موفقیت در انجام سیاستمداری خانواده گریه کردند. پیامبر فرمود: چرا گریه می‌کنید؟ گفتند ما از اداره و خودمداری خویش عاجزیم، تکلیف خانواده و مسئولیت اداره آنها نیز به ما واگذار شده است. پیامبر فرمود برای شما کفایت می‌کند که همان‌گونه مراقب خود می‌باشید و به خود امر و نهی می‌کنید آنها را نیز همین‌طور امر و نهی نمایید. (۱۰)

در نظام خانواده که واحدی از نظام کلی جامعه است مرد دارای ولایت و قیمومت است و موظف است که معنی و مفهوم ولایت و قیمومت را جامعه عمل ببوشاند. ولایت در مورد اطفال

است و حد نهایی آن تا بلوغ و رشد آنها است که در این سنین پدر و وظیفه دارد مراقب افکار و اندیشه و فطریات آنها باشد تا منحرف نشوند و هنگامی که به حد رشد و بلوغ رسیدند این مسئولیت سلب می‌گردد. قرآن حکم این مدیریت و نهایت آن را چنین بیان می‌کند که: و ابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم (۱۱) اطفال تحت تکفل خود را هنگامی که به بلوغ جنسی رسیدند «که طبعاً ملازم با بلوغ عقلی نیز می‌باشد» آنها را آزمایش کنید، اگر آنها را رشید «و خودمدار» یافتید اموال آنها را به خود آنها بسپارید. یعنی پس از بلوغ و رشد، ولایت پدر از تمام شئون اجتماعی فرزندان سلب می‌گردد و قیمومت درباره همسر است. چنانکه قرآن می‌فرماید: (الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم) (۱۲) مردان بر زن‌ها قیمومت دارند به خاطر آنکه خداوند برخی را بر برخی برتری داده و برای اینکه انفاق در خانه از اموال مردان است و ولایت و قیمومت که به معنی مدیریت خانواده است هر چند دو منشأ دارند یکی نسبی و تکوین تشریحی و دیگری سببی و تشریحی که با قرارداد همزیستی زناشویی تحقق می‌یابد. اما آن‌گاه که بلوغ و رشد در اطفال تحقق نیافته و تعهد زوجیت میان زن و مرد نیز بقوت خود باقی بود قیمومیت و ولایت با یک مفهوم که همان مدیریت و سیاست منزل باشد در مرد تجلی نموده و باید به آن عمل نماید. بنابراین احکام آیات سیاسی قرآن در خانواده غیر از احکام و آیات عبادی آن است. آیات احکام عبادی متوجه خود افراد خانواده است اما احکام آیات سیاسی متوجه متولی خانواده و قائم به امور اداری آنها می‌باشد و بار مسئولیت اولیا را سنگین می‌کند.

حکم سیاسی و مدیریت جامعه

از سیاست خانه و مدیریت آن که پای فراتر می‌گذاریم، سیاست و مدیریت جامعه مطرح است و همانگونه که قرآن پدر و ولی امر منزل را موظف می‌کند که اعضاء خانه و مجموعه تحت ولایت خود را مدبرانه هدایت کند و بی‌اعتنایی به آن کیفر دارد ولی جامعه را نیز موظف می‌کند که در اداره جامعه حقوق تمامی ملت تحت ولایت خود را رعایت نماید. با این فرق که در ولایت خانه ولی از طرف خداوند انتصابی است، اما در ولایت جامعه با ارائه شرایط و ضوابط انتخاب آن را به عقلاء مردم واگذار کرده و باز با این فرق که در مدیریت منزل افراد زیر مجموعه یکدست و یکپارچه هستند اما در سیاست و مدیریت جامعه اقشار مختلف با دیدگاه‌های متفاوت اسلامی، یهودی، مسیحی و غیره وجود دارند و اسلام برای تمام اینها بر فرض زندگی

مسالمت‌آمیز حقوقی قائل شده است که امام مسلمین وظیفه دارد آن را رعایت نماید.

حکم سیاسی قرآن در رابطه با اقلیت‌های جامعه

در حکومت اسلامی با فرض اینکه اکثریت جامعه مسلمان باشند طبعاً سالاریت با قانون اسلام است و گروه‌های غیراسلامی اعم از اهل کتاب مانند یهود و نصارا و غیر اهل کتاب مانند کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها و کسانی که امت هیچ یک از پیامبران الهی نمی‌باشند باید از قوانین مدنی و اجتماعی کشور اسلامی تبعیت کنند. در این فرض اهل کتاب و غیره از دو حال خارج نیستند یا اهل مسالمت و خواهان همزیستی مسالمت‌آمیز می‌باشند و یا اینکه ناسازگار هستند و علیه اسلام و مسلمین ستیز می‌کنند که در صورت اول سیاست قرآن و حکم آن به مسئولین امر و تمامی شهروندان مسلمان آن است که: (لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبرؤهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین) (۱۳). خداوند شما را نهی نکرده است که با کسانی که با دین شما جنگ ندارند و شما را از وطنتان اخراج نکرده مودت و دوستی نداشته باشید و با عدالت با آنها رفتار نمائید که خداوند اهل قسط و عدل را دوست می‌دارد. لحن آیه از نظر تأویل شمول دارد و شامل مطلق غیرمسلمان‌ها می‌باشد یعنی هر گروه و فرقه‌ای از هر آئین و مسلکی که خواهان زندگی مسالمت‌آمیز می‌باشند می‌توان با آنها رابطه دوستانه داشت و باید با آنها عادلانه عمل نمود. برخی از محققین بزرگ اسلامی مدعی هستند که اجماع علما و مفسرین اسلامی بر آن است که مراد و مودت با نامسلمانی که محارب نیست مجاز می‌باشد. (۱۴) و در صورت دوم که غیرمسلمان داخلی یا خارجی سر ستیز و خصومت داشته باشد، قرآن وظیفه حاکم اسلامی و ملت مسلمان را چنین تعیین می‌کند که: (اتما ینھیکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم و ظاہر و اعلیٰ اخراجکم ان تولوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون) (۱۵). همانا خداوند اجازه نمی‌دهد که با کسانی که با دین شما خصومت دارند و شما را از کشورتان اخراج کردند و کمک به اخراج‌کنندگان نمودند با آنها دوستی نمایید و کسانی که با آنها دوستی نمایند ستمگر خواهند بود. از مصادیق روشن این حکم سیاسی رژیم غاصب اسراییل و امریکا و انگلیس است که صهیونیست‌ها مسلمان‌ها را از وطن آنها اخراج نموده و امریکا و انگلیس هم با آن اخراج‌کنندگان کمک کردند. طبق این فرمان نه تنها فلسطینی‌ها که سایر کشورهای اسلامی نیز حق ندارند با آنها طرح دوستی بریزند و تخلف از آن مجازات و کیفر دارد. بنابراین قرآن همان‌گونه که در بخش احکام عبادی و اقتصادی موارد مجاز را

از موارد ممنوع جدا کرده است، در قسمت احکام سیاسی نیز خط مجاز را از خط ممنوع تبیین نموده است.

تَوَهْم و دفع آن

هر چند ظاهر دو آیه مذکور و آیات مشابه آن است که هر غیر مسلمانی که با اسلام و مسلمین ستیر نداشته باشند می‌توانند مورد مودت دولت اسلامی و ملت آن قرار بگیرند اما برخی از محققین از فقها می‌گویند: دستور آن دو آیه مربوط به اهل کتاب یعنی یهود و مسیحی می‌باشد و غیر اهل کتاب قابل دوستی و قرارداد نمی‌باشند و بلکه مطلقاً باید آنها را از وطن بیرون کرد و کشت. (۱۶) دلیل آنها یکی ادعا اتفاق بلکه اجماع علماء شیعه است و دیگر ظاهر آیه: (فاقتلوا المشرکین حیث و جدّ تموهم) (۱۷). است که می‌گوید: هر جا و هر وقت مشرکین را پیدا کردید آنها را بکشید. طبق این نظر تنها اهل کتاب یعنی یهود - و نصارا می‌توانند با اتخاذ شیوه مسالمت‌آمیز شهروند دولت اسلامی باشند و با آنها مراوده و قرار داد داشت. اما با دقت و تأمل بیشتر در آیات مربوطه معلوم می‌شود که غیر اهل کتاب یعنی مشرکین و کفار به اصطلاح قرآن و مسلک‌های مادی به اصطلاح فرهنگ اجتماعی نیز می‌توانند در صورت ترک مخاصمه با دولت اسلامی و شهروندان آن دوستی و مراوده داشته باشند. زیرا استدلال ذکر شده تمام نیست برای اینکه دلیلیت اجماع محل تشکیک است زیرا اجماع محصل که ناممکن است و اجماع منقول هم که از اعتبار قابل ملاحظه‌ای برخوردار نمی‌باشد و اما آیه پنج سوره توبه و امثال آن مربوط به پیمان‌شکنی و نقض عهد مشرکین است و حکم برخورد زمان جنگ با آنها را بیان می‌کند و الا در صورتی که آنان بر عهد و پیمان خود باقی باشند و به تعهدات مدنی و قوانین رایج دولت اسلامی احترام بگذارند، قرآن تأمین آنها را توصیه می‌کند. چنانکه در آیه چهارم سوره توبه پس از اعلان برائت از مشرکین می‌فرماید: (أَلَا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُضُوا عَهْدَهُمْ وَ لَمْ يَظَاهَرُوا عَلَيْهِمْ أَحَدًا فَآتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) (۱۸). این برائت شامل حال آن مشرکین که با آنها پیمان بستید و آنها قرارداد خود را تمام انجام دادند و کسی را علیه شما تقویت نکردند نمی‌شود پس تا زمانی که با آنها قرارداد دارید پیمان خود را به اتمام برسانید خداوند پرهیزگاران را دوست می‌دارد. نکته شایان ذکر آن است که قرآن در تنظیم سیاست عملی پیروان خود آن چنان عادلانه عمل می‌کند که احترام به قرارداد مسالمت‌آمیز مشرکین را نیز مانند احترام به قرارداد با مسلمانان لازم‌الرعایه و از شئون تقوا به حساب آورده است و در سوره نساء

حکم سیاسی در رابطه با رفتار با غیر اهل کتاب را در دو موقعیت متفاوت دقیقاً روشن نموده است. در آیه نود نسبت به آن مشرکین که خود را از توطئه و فتنه‌گری علیه اسلام و مسلمین کنار کشیده و بنای همزیستی مسالمت‌آمیز دارند می‌فرماید: (فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم و القوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلاً) (۱۹). اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما جنگ نکردند و شیوه مسالمت‌آمیز داشتند خداوند راهی برای شما علیه آنها قرار نداده است. متقابلاً حکم سیاسی با آنهایی که فتنه‌گری دارند و توطئه می‌کنند را چنین بیان می‌کند که: (فان لم یعتزلوکم و یلقوا الیکم السلم و یکفوا ایدیهم فخذوهم و اقتلوهم حیث تفتنموهم و اولئک جعلنا علیهم سلطاناً مبیناً) (۲۰). پس اگر خود را از فتنه علیه شما کنار نکشیدند و خواهان روش مسالمت‌آمیز نبودند و دست از سر شما برنداشتند پس آنها را بگیرید و هر جا و هر وقت که آنها را پیدا کردید بکشید و خداوند برای شما علیه آنها قدرت و توان روشنی را قرار داده است. حکم این دو آیه به احتمال قوی مربوط به سیاست عملی با گروه‌ها و اشخاص غیر کتاب می‌باشد و راه چگونگی برخورد نمودن با آنها را بیان نموده و ابهامی که ذهن برخی را در رابطه با جامعه غیرکتابی مشوش نموده برطرف می‌نماید. برای اینکه هر چند در آیه ۵ سوره توبه آمده است: (فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم) اما آیه شش و هفت همان سوره آیه پنج را مقید کرده مع ذلك آیه نود و یک سوره نساء دقیقاً بیان می‌کند که قتل مطلق زمانی و مکانی غیر کتابی آنجایی است که غیر کتابی با تمام وجود برای دولت و ملت اسلامی مایه فتنه باشند و در ایجاد آن اصرار بورزند. پس اگر فتنه نداشتند دولت اسلامی می‌تواند آنها را مانند اقلیت‌های دینی شهروند خود محسوب کند و دلیلی هم ندارد که آنها را تحت فشار قرار دهد که به آئین الهی اعم از اسلام و یهودی و مسیحی درآیند و یا از کشور خارج شوند و یا مهیای قتل و کشتار گردند. زیرا سیاست اسلام در رابطه با گرایش به آن، دموکراسی و آزادی است، چنانکه قرآن می‌فرماید: (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من العی) (۲۱). در دین اکراه و اجبار نیست زیرا زمینه‌های هدایت و رشد از زمینه و راه‌های گمراهی جدا گردیده است. اصول اعتقادی و عقلایی نیز همین را اقتضا دارد برای اینکه دنیا برای بشر سرای تکلیف است و تکلیف با جبر و تحمیل سازشی ندارد.

سیاست دموکراسی

قرآن در آیات متعددی به سیاست دموکراسی اشاره نموده و می‌فرماید: (قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر) (۲۲). پیامبر بگو حق از طرف پروردگار شما است پس هر کس

می‌خواهد مؤمن و مسلمان باشد و هر کس هم خواست کافر باشد. در این آیه رسماً اعلان می‌دارد که انتخاب ایمان یا کفر به تشخیص و تصمیم افراد مربوط می‌باشد. در آیه دیگر در خطاب به پیامبر که ظاهراً اصرار بر مسلمان شدن عده‌ای را داشته است می‌فرماید: (و لو شاء ربك لا من من في الارض كلهم جميعاً افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين) (۲۳) اگر پروردگار تو بخواهد تمام آنهایی که در زمین هستند مؤمن خواهند شد آیا تو مردم را مجبور می‌کنی که مؤمن و مسلمان شوند؟ اینها تمام نشانگر آن است که سیاست اسلام در گرایش به آن نه تنها جبر و اکراه نیست بلکه دموکراسی و آزادی است. هر کس می‌تواند با هر گرایش و عقیده‌ای تحت لوای حکومت اسلامی زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشد و مانند شهروندان اسلامی از مزایای مدنی برخوردار باشند و در سیره عملی پیامبر هم نقل نشده است که طوایف و قبایلی که در مکه و مدینه زندگی می‌کردند و سرستیز با اسلام و پیامبر آن را نداشتند پیامبر به آنها اعلان جنگ داده باشد بلکه اگر فتنه نمی‌کردند با آنها همانگونه عمل می‌کرد که با شهروندان مسلمان. و در سیره حکومتی حضرت علی علیه‌السلام نیز می‌خوانیم که در منشور حکومتی خود به نماینده خویش مالک‌اشتر توصیه می‌کند که با تمام مردمی که با تو در جنگ نیستند با دوستی و ملاحظت رفتار کن (و لا تکوئن عليهم سبعا ضارياً تغتتم اكلهم فاتهم صنفان اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق) (۲۴) مانند درندگان به جان آنها حمله مکن که خوردن آنها را غنیمت بشماری زیرا مردم «با هر رنگ و نژاد و عقیده» از دو حال خارج نیستند یا برادر دینی تو هستند و یا در آفرینش مانند تو می‌باشند. در این صنف دوم هر گروهی کتابی و غیر کتابی می‌توانند داخل باشند بنابراین حکم سیاسی قرآن در رابطه با اقلیت‌های نامسلمان کتابی و غیره آن است که با فرض عدم شرارت و شیطنت از ناحیه آنها آنان را جزء شهروندان کشور اسلامی تلقی نموده و به رعایت حقوق مدنی و بشری آنها توصیه کرده است.

حکم قرآن درباره سیاست خارجی

یکی از مسائل بسیار مهمی که دولت و ملت مسلمان با آن مواجه است، مسئله ارتباط با دول و ملل کفر است که آیا باید به دلیل احتمال عوارض جنبی درهای ارتباط با آنها را مسدود نمود و هیچ‌گونه ارتباطی برقرار نکرد یا اینکه با شرایط خاص می‌توان مرتبط بود؟ پاسخ این سؤال آن است که اصولاً حکم سیاسی مکتب توحید جواز گفتگو و ارتباط است. با نگرش به گذشته جامعه بشری معلوم می‌گردد که انبیاء سلف از طرف خداوند مأمور بودند که

با دولتها و ملت‌های غیرتوحیدی با گفتگو و برخورد منطقی با آنها تفاهم نمایند. خداوند به موسی بن عمران دستور داد با یاغی‌ترین دولت‌ها گفتگو کند. قرآن می‌فرماید: اذهب الی فرعون انه طفی فقل هل لك الی ان تزکی و اهدیک الی ربک فتخشی) (۲۵) برو نزد فرعون او آدمی است طغیان‌گر به او بگو می‌خواهی تو را تزکیه نمایم و به سوی پروردگارت هدایت کنم بدیهی است مذاکره با چنان دولت قدرتمند یاغی‌کار بسیار مشکل است و صبر و حوصله و سعه صدر فراوان می‌خواهد و لذا موسی در پی این امر به می‌گوید: (رب اشرح لی صدری و یسر لی امری - و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی - و اجعل لی وزیراً من اهلی) (۲۶) پروردگارا به من شرح صدر عنایت کن و کارم را آسان گردان و گره از زبانم باز کن سخن مرا بفهمند و برای من وزیر و پشتیبانی از خانواده‌ام قرار بده. خدا درخواست او را پاسخ داد و فرمود: قد اوتیت سئولک یا موسی (۲۷) ای موسی درخواست تو پذیرفته شد.

کیفیت گفتگو با دولت و ملت غیرالهی

پس اصل جواز گفتگو به جای قهر و ترک گفتگو از احکام سیاسی مکتب توحیدات و اسلام نیز که آئین توحید است در همین راستا حرکت می‌کند که رهنمودهای آن بیان خواهد شد. اما آنچه مهم است حرکت در جهت گفتگو و کیفیت مذاکره با دشمن است. آنچه خداوند به عنوان حکمی از احکام سیاسی زندگی بشر و خلق خود بیان نموده است آن است که گفتگو باید با منطقی و ملایم باشد. خداوند پس از آنکه موسی و برادر او هارون را مأمور گفتگو با فرعون نمود فرمود: (فقولا له قولاً لیناً لقله یتذکر او یخشی) (۲۸) با او با ملایمت و آرامی مذاکره کنید شاید به خود آید یا بترسد. موسی و هارون که فرعون را مردی متکبر و یاغی می‌شناختند و باور نمی‌کردند که او اهل گفتگو باشد: (قالا ربنا ائنا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی) (۲۹) گفتند پروردگارا ما می‌ترسیم که تجاوز او بر ما افزون شود و یا سرکشی کند: (قال لاتخافا ائنی معکما اسمع واری) (۳۰) خداوند فرمود نترسید من با شما هستم و می‌شنوم و می‌بینم.

دغدغه دولت اسلامی در گفتگو با دولت غیراسلامی

آنچه در باب مذاکره و گفتگو با کفار برای دولت و ملت مسلمان مایه دغدغه خاطر و تشویش ذهن می‌باشد آن است که آنها پای‌بند به اصول اعتقادی و اخلاقی نیستند ترس و خوف از خوف از خیانت و جنایت آنها مطرح است که خداوند آن را منتفی دانسته و به عنوان یک اصل

پایدار اعلان کرد که من با شما هستم و از این جهت ترس به خود راه ندهید. همین شیوه را خداوند در قرآن به عنوان یک دستورالعمل سیاسی برای پیامبر به طور مستقیم و برای پیروان قرآن تا آخر زمان به عنوان اشتراک در تکلیف به طور غیرمستقیم طرح نموده است و می فرماید: (و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السميع العليم) (۳۱) اگر کفار بال سلم گسترده و آماده برخورد مسالمت آمیز شدند تو هم بال سلامت بگستران و با آنها مسالم باش و بر خداوند توکل کن خداوند شنوا و دانا است. همانگونه که تمامی اهل توحید در تماس با کفار دغدغه خیانت و حيله از ناحیه آنها را داشته احتمالاً پیامبر اسلام نیز دستور طرح آشتی در آیه مذکور این احساس به او دست داده که کفار اهل صداقت نیستند، چگونه می توان در طرح آشتی به آنان اعتماد نمود؟ قرآن جواب این احتمال را داده و فرمود: (و ان یریدوا ان یخدعوك فانّ حسیک الله هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین) (۳۲) اگر خواستند به تو حيله و نیرنگ بزنند آن خداوندی که تو را با یاری خود و به وسیله مؤمنین تأیید نمود کفایت خواهد کرد پس با خلوص و توکل بر خدا دولت اسلام خوف و ترس از حيله و نیرنگ دولت کفر در قرار داد نخواهد داشت. قرآن که کلام خداوند است در بخش احکام سیاسی مانند سایر احکام همان دستوری را به پیامبر اسلام می دهد که قهراً برای دولت و ملت های آخرالزمان نیز خواهد بود که خداوند به انبیاء سلف و ملل گذشته داده است به پیامبر اسلام می گوید: (ادع الی سبیل ربک با لِحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمبتدین) (۳۳) با حکمت و فرزانی و پندهای نیکو در جهت راه پروردگارت فراخوان و با بهترین شیوه با آنها گفتگو کن همانا به پروردگار تو همان است که می داند چه کسی از راه او گمراه شده و او به هدایت شوندگان داناتر است. نه تنها راه را برای گفتگو نبسته است که دستور گفتگو با بهترین شیوه را می دهد. در آیه دیگر این شیوه را با تضمین نتیجه مطلوب بیان می کند و می فرماید: (و لا تستوی الحسنه و لا السیئة ادفع بالتی هی احسن فاذا الذین بنیک و بنیه عداوة کانه ولی حمیم) (۳۴) خوبی و بدی یکسان نیست با بهترین شیوه برخورد کن تا اینکه میان تو و آن کسی که با تو دشمنی دارد دوستی گرمی حاکم خواهد شد. قرآن که بیانگر سیاست الهی در میان خلق است گویای آن است که خداوند باب مذاکره و گفتگو با دیگران را برای پیامبران و الهیون باز نموده و توصیه می کند که گفتگو بر اساس منطق و برهان باشد و نتیجه آن را هم تضمین شده و مطلوب معرفی کرده است. منتها کسانی که به نتیجه های آتی فکر می کنند و در مذاکره با دولت ها و ملت های غیراسلامی که نتیجه در درازمدت حاصل می شود آن را بی فایده

تلقى می‌کنند، قرآن آن را این‌گونه پاسخ می‌دهد که: (و ما یلقها الا الذین صبروا و ما یلقها الا ذو خطّ عظیم) (۳۵) این سیاست و شیوه را درک نمی‌کنند مگر آنهایی که اهل صبر و شکیبایی هستند و آنهایی که به بهره‌ عظیمی از عقل و هوش دارند.

حد نهایی ارتباط و برقراری رابطه با بیگانه

تا اینجا بحث درباره جواز گفتگو با کفار و برقراری ارتباط بود، اینک این سؤال مطرح است که بر فرض مسلم شدن بیگانه میزان جواز ارتباط و مراوده تا چه حد است؟ آیا می‌توان مانند کشورهای اسلامی و ملل مسلمان به آنها اعتماد نمود و آنها را دوستان مورد وثوق قرارداد یا اینکه تنها در حد دادوستد و پروتکل‌های مادی می‌توان ارتباط برقرار کرد؟ قرآن حد غیرمجاز آن را چنین بیان می‌کند: (ولا ترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و مالکم من دون الله من اولیاء ثم لاتنصرون) (۳۶) به ستمگران اعتماد نکنید و به آنها وابسته نشوید که به جهنم خواهید رفت و غیر از خدا ولی و پشتیبانی نخواهید داشت و آنگاه یاری نخواهید شد در این حکم وابستگی به بیگانه ستمگر، و مستعمره آنها شدن از گناهان کبیره و بزه‌های بزرگ سیاسی - اجتماعی معرفی شده و کيفر عظیمی برای آن منظور شده است. اولاً از ولایت الهی خارجی شده و از یاری و مدد او محروم می‌گردد و ثانیاً در سرای دیگر به جهنم می‌رود. در آیه دیگر راه نفوذ سیاسی و اداری و استیلای اجتماعی بیگانه را در سرنوشت مؤمنین از متغیبات ابدی الهی ذکر کرده است و می‌فرماید: (ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً) (۳۷) خداوند هرگز برای کافرین راه نفوذ و دخالت در امور مؤمنین را قرار نداده است. بدیهی است که این عدم جعل تکوینی نیست که نشود مخالفت کرد بلکه تشریحی است و این نفی سبیل از نهی آن شدیدتر است. پس دولت و ملتی که به هر دلیل زیر یوغ دولت‌های کافر بروند و تحت‌الحمایه آنها قرار بگیرند در حقیقت با مشیت تشریحی الهی به مقابله برخاسته‌اند و قهراً از ولایت خداوند خارج شده و در ولایت کفار وارد گردیده‌اند. قرآن پس از آنکه حد نهایی ارتباط با بیگانه را تا رکون ذکر کرده و سبیل بیگانه را نفی نموده است به دنبال آن تهدید می‌کند که رکود به بیگانه نه تنها ولایت خداوند را از شما سلب می‌کند که موجب خشم علیه خود شده است. در خطاب به مؤمنین می‌فرماید: (یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین اتریدون ان تجعلوا الله علیکم سلطاناً مبیناً) (۳۸) ای گرویدگان به مبداء و معاد چنین نباشد که مؤمنین را رها کنید و کفار را ولی و یاور خود قرار دهید، آیا می‌خواهید رسماً اعمال قدرت الهی را علیه خود به میدان بیاورید و عذری

برای مجازات شدن نداشته باشید.

خودباختگی باعث استیلای بیگانه می‌گردد

قرآن به عنوان کتاب حکمی و دستوری مسلمانان در عین حالی که گفتگو و ارتباط با دول بیگانه را تجویز می‌کند زیر یوغ رفتن و استیلاپذیری از بیگانه را نهی کرده است. اکنون باید دید که چه باعث گشته که اصولاً دولت‌های مسلمان در مسیر ارتباط با بیگانه زیر سلطه رفته و به جای روابط متقابل رابطه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری برقرار شده است. نکته مهم و شایان توجه کشف نقطه عطف این روابط ناموزون است. قرآن در عین حالی که کتاب احکام است، کتاب بیان علل و زمینه‌ها نیز می‌باشد. رمز اینکه دولت‌های غیرمسلمان در رابطه با دول اسلامی موقعیت استیلابی پیدا می‌کنند آن است که دولت‌های غیرمسلمان اصولاً حالت استکباری دارند و در زمان صلح و مرادده نیز بنای تحقیر دولت و ملت طرف قرارداد مسلمان را دارند و از طرفی دولت‌های اسلامی به هر دلیل حالت انفعالی و خودباختگی نسبت به آنها داشته و دارند. این ناموزونی روانی طرفین باعث ناموزونی روابط می‌گردد. قرآن جلوی این خودباختگی را گرفته و مسلمان‌ها را از خود باختگی نهی می‌کند و باید توجه داشت که نهی سیاسی نیز مانند نهی عبادی موجب حرمت می‌گردد. قرآن می‌فرماید: (فلا تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون و الله معکم ولن تیرکم اعمالکم) (۳۹) خود را خوار و ذلیل نکنید و دعوت به آشتی و سلم نکنید در حالیکه شما برتر از کفار می‌باشید خداوند با شما است و کسر کارهای شما نخواهد گذاشت. در این آیه اولاً خود کوچک‌بینی در برابر کفار را نهی کرده است و اجازه نمی‌دهد که مسلمان در برابر زر و زور کفار احساس حقارت کند و ثانیاً نباید برای طرح مرادده و روابط پیش قدم شد. زیرا پیش قدمی از طرف دولت اسلامی دلیل ضعف و ناتوانی است و قرآن آن را نفی می‌کند و با این جمله که (و انتم الاعلون) مسلمانها را به ماهیت برتری آنها آگاه می‌سازد و دلگرمی می‌دهد که خداوند با شما است و از یک و سوسه شیطانی و دغدغه نفسانی نیز جلوگیری می‌کند و آن اینکه دولت اسلامی ممکن است پیش خود فکر کند که اگر ما پیش قدم برای ایجاد روابط نشویم مبتلا به زیان اقتصادی و غیره شویم، قرآن آن را نفی کرده و تضمین می‌کند که زیان و ضرری متوجه شما نخواهد شد.

احترام متقابل و تفاهم در گفتگو

در حالی که اسلام و قرآن از پیروان خود می‌خواهد که در هر حال استعلای خود را در برابر بیگانه حفظ کنند و مجذوب زر و مرعوب زور آنها نگردند (مع ذلك) راه گفتگو و احترام متقابل را پیش راه نهاده و دستور می‌دهد که اهل کتاب را به گفتگو و تفاهم فرا خوانید. در خطاب به پیامبر می‌فرماید: (قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا باننا مسلمون). (۴۰) به اهل کتاب (یهود و نصاری) «توجه کنیم» به کلمه‌ای که نسبت یکسان میان ما و شما دارد «نه توجیحی از جانب ما شده و نه از جانب شما» و آن اینکه تنها خدا را بپرستیم و برای او شریک قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را به غیر از خدا ارباب خود اتخاذ نکنند پس اگر نپذیرفتند به آنها بگو شاهد باشید که ما مسلمان می‌باشیم. در این آیه قرآن با یک سیاست ناب و خالص از هر شائبه‌ای باب مذاکره را باز نموده و آن را دستورالعمل قرار داده است و آن اینکه با اتکاء به عقل و خرد توجه کنیم که تمام انبیاء فرستاده خدای یگانه بوده و همه آنها موحد و یکتاپرست می‌باشند، پس ما هم که پیروان آنها هستیم باید موحد باشیم و چیزی دیگری را شریک او قرار ندهیم. دیگر اینکه غیر از خدا اربابی برای خود نگیریم. آنچه موجب تفرقه میان ملل ادیان شده است اصولاً همین دو چیز می‌باشد. یکی شرک و دیگر ارباب‌گزینی - پیامبر اسلام مأمور شد که پیروان ادیان را بر محور کلمه واحده که همان یکتاپرستی باشد، گرد آورد و جامعه توحیدی تشکیل دهد. اما اهل کتاب حاضر نشدند دست از گزینه خود بردارند یعنی هم مشرک باقی ماندند که قائل به ابن و اب و روح القدس باشد و هم احکام و دستورات ارباب کلیسا و کنیسا را هر چند مخالف احکام الهی باشد پذیرفتند. لذا در همین آیه خطاب به پیامبر فرمود: اگر با پیشنهاد تو مخالفت کردند به آنها بگو شاهد باشید که ما تسلیم خدای احد و واحد هستیم.

تعصب و تحزب‌گرایی

علت اینکه اسلام در سیاست گفتگو با اهل کتاب «یهود و نصاری» به نتیجه مطلوب دست نیافت و مذاکره به تعبیر قرآن به شکست منجر شد، تعصب و حزب‌گرایی آنها بود. یعنی یهود خود را حزبی برتر دانسته و معتقد بوده که دیگران باید تابع آنها باشند. مسیحیان نیز در رابطه با خود همین سیاست را عمل می‌کنند و در عین حال هر دو گروه برای ابراهیم خلیل احترام فائده قائل بوده و او را تجلیل می‌کنند. قرآن با سیاست توحیدی خود این نقطه خطرناک تعصب را که

منشاء تخریب شده است با منطق و برهان تخریب کرده و همگان را به آئین واحد دعوت می‌نماید. خطاب قرآن به اهل کتاب آن است که: (یا اهل کتاب لم تحاجون فی ابراهیم و ما انزلت التوریه و الانجیل الا من بعده افلا تعقلون). (۴۱) ای اهل کتاب چرا درباره ابراهیم بحث و جدل می‌کنید و حال آنکه تورات و انجیل بعد از او نازل شده، آیا تعقل نمی‌کنید. برهان قرآن در این احتجاج با اهل کتاب به این‌گونه است که اهل تورات شما مدعی هستید که دین حق فقط در تورات است و نصارا نیز مدعی هستند که دین حق تنها در انجیل است پس چرا ابراهیم را به‌عنوان سمبل حق می‌ستایید و مستحق ثنا می‌دانید - تورات و انجیل که بعد از ابراهیم نازل شده است. پس اگر دین ابراهیم حق است شما چرا ادعای انحصاری می‌کنید و اگر شما منحصرأ بر حق می‌باشید پس ابراهیم که پیش از شما بوده نمی‌تواند تابع شما باشد. آیا هیچ فکر می‌کنید چه می‌گوئید؟

حزب‌زدایی

تخریب و حزب‌گرایی به دوگونه و انگیزه می‌تواند تشکیل شود. یکی به انگیزه رقابت در ترقی و کمال که احتمالاً امریه قرآن هم که می‌فرماید: (و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون). (۴۲) در رسیدن به درجات عالیّه انسان‌ها باید رقابت و تنافس داشته باشند اشاره به همین قسم از تخریب است که اصولاً سیاست اسلام در هدایت بشر بر همین اصل استوار است. قسم دوم از تخریب نشئت گرفته از تعصب و خودخواهی است به این معنی که هر گروهی تنها فکر و اندیشه و باورهای خود را بر حق دانسته و بر آن است که دیگران نیز باید از آنها پیروی نمایند. این طرز فکر همان تعصب است و قرآن با اساس تعصب که یک اندیشه جاهلی است مخالف می‌باشد و با آن مبارزه نموده است. در آیات زیادی قرآن تخریب را محکوم نموده که به دو مورد از آن اشاره می‌گردد. در یک جا خطاب به انبیاء نموده و می‌فرماید: (یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحاً ائی بما تعملون علیهم و ان هذه امتکم امة واحدة و اناریکم فاتقون - فتقطعوا امرهم بینهم زیرأ کل حزب بما لیدهم فرحون - فذرهم فی عمرتهم حتی حین). (۴۳) ای پیامبران از خوبی‌ها بخورید و اعمال نیک انجام دهید که من به آنچه شما انجام می‌دهید دانا می‌باشم این امت شما تمامی یک امت می‌باشند و من پروردگار شما هستم پس پرهیزگار باشید کارهای خود را در میان خود به صورت کتاب تقطیع نمودند و هر گروه و حزبی به آنچه خود دارد شاد و خرسند می‌باشد آنها را در خود فرورفتگی آنها «باورشان» رها کن تا زمان «مکافات» فرا رسد. در جای دیگر

خطاب به پیامبر اسلام نموده می‌فرماید: (فاقم و جهلت للدين حنيفاً فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون منيين اليه و اتقوه و اقيموا الصلوة و لا تكونوا من المشركين من الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعاً كل حزب بما لديهم فرحون). (۴۴) روی خود را به سوی دین حنیف «اسلام به معنی کلمه» بدار آن دینی که خداوند مردم را بر سرشت آن آفریده است و جایگزین‌پذیر نمی‌باشد این است آن آئین پا برجاست و لکن بیشتر مردم آن را نمی‌دانند در حالی که به سوی آن برمی‌گردند از خدا بپرهیزید و نماز را بر پا بدارید و از مشرکین نباشید - از آنهایی که میان دین خود تفرقه افکندند و گروه‌گروه شدند و هر حزب و گروهی به آنچه خود دارد شاد و خرسند می‌باشد. در این دو آیه جهت فکری جامعه در هر زمان مشخص شده است و آن اینکه تمامی مردم باید به مبدأ و معاد فکر کنند و در این راستا حرکت نمایند. به عبارت دیگر مبدأ و منشأ اندیشه فرد و جامعه باید از خداگرایی و لوازم آن باشد و هنگامی که اصول فرهنگ و سیاست جامعه‌ای مبدأ و معاد شد دیگر دوئیت یا چند گروهی غلط است. قرآن حزب‌گرایی اهل کتاب را تخطئه می‌کند و می‌فرماید: (ما کان ابراهیم یهودياً و لانصرانياً و لکن کان حنيفاً مسلماً و ما کان من المشركين). (۴۵) ابراهیم نه جزء حزب یهود بود و نه حزب نصرانی بلکه مردی بود پاک و منزّه از هر آلودگی و تسلیم امر الهی و از مشرکین نبود اما اهل کتاب که گرفتار تعصب و خودخواهی بوده و هستند پا فشاری بر حقانیت حزب خود داشته و دارند و هر کدام از یهود و نصرانی دیگری را به پوچی و پوچ‌گرایی متهم می‌کنند و خود را بر حق دانسته‌اند و قالت اليهود لیست النصرانی علی شی و قالت النصرانی لیست اليهود علی شی و هم یتلون الكتاب کذا قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون). (۴۶) یهود گفت نصرانی چیزی ندارد و بر حق نیست و نصرانی هم گفت یهود چیزی ندارد و بر حق نمی‌باشد در حالیکه هر دوی آنها کتاب‌های خود را (که حقانیت هر کدام را تأیید نموده تورات به آمدن عیسی مژده می‌دهد و انجیل به متهم بودن قانون و ناموس عیسی خبر می‌دهد) می‌خوانند همین سخن را آنهایی که نمی‌دانند «از مشرکین و کفار به دلیل تعصب از ملیت خود» می‌گویند خداوند روز قیامت نسبت به اختلافی که در میان آنها بوده است حکم خواهد کرد. پس آنچه مانع از تفاهم و آشتی میان ملل و طرفداران ادیان و مسلک‌ها است تعصب و تحزب نشأت گرفته از آن می‌باشد، تعصب دیوار پولادینی است که نفوذ در آن بس مشکل یا ناممکن است لذا قرآن در برخی موارد پیروان خود را از به تفاهم رسیدن با دیگران مأیوس می‌کند.

خط قرمز پایان طرح گفتگو

هر چند سیاست اصولی قرآن طرح گفتگو با صاحبان ادیان و دیگر ملل است اما با شناخت عمیقی که از ماهیت ملل به ویژه اهل کتاب دارد خط قرمز گفتگو و مذاکره را نیز مشخص نموده و در خطاب به پیامبر که اجرای طرح و ابلاغ آن به جهان اسلام و بشریت است می فرماید: (ولن ترضی عنک الیهود و النصارى حتى تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدى ولئن اتبعت اهوائهم بعد الذی جاءك من العلم مالک من الله من ولی ولانصیر). (۴۷) یهود و نصاری «به دلیل تعصب و تحزب» از تو راضی نخواهند شد مگر اینکه تو تابع ملت و آرمان حزبی آنها بشوی در پاسخ آنها بگو هدایت، هدایت الهی است و اگر از هوا و هوس آنها پیروی نمایی پس از آنکه به علم و یقین به حق رسیدی دیگر از طرف خدا پشتیبانی و یاری نخواهی شد. در این آیه ماهیت فکری و روحی یهود و نصاری کاملاً برملا شده است که اینها مردمی هستند متعصب و لجوج که با هیچ منطق و برهانی رضایت نمی دهند و بلکه با کمال پر مدعایی می خواهند که پیامبر اسلام و پیروان او از آنها پیروی کنند هر چند رسول گرامی اسلام معصوم است و از سوءنیت آنها با خبر بود و یک گام دنبال آنها نمی رفت مع ذلك برای تأکید در قضیه و تفهیم به ملت اسلام، قرآن در اینجا دستور توقف داده است و تنها طرح مقبول را پیشنهاد می کند و آن اینکه تنها هدایت الهی سیاست سالم و تصویب شده برای بشر می باشد و به دنبال آن اخطار می دهد که اگر از آنها تبعیت نمایی از ولایت الهی و پشتیبانی او محروم شده ای زیرا یهود و نصاری پس از تحریف تورات و انجیل به صورت دو حزب خودخواه با رنگ دینی در جهان فعالیت دارند و هر کدام غیر از خود را باطل می دانند و تنها راه رسیدن به سعادت دنیا و آخرت را پیروی از آرمان خود می دانند حتی جواز ورود به بهشت موعود الهی را در گرو هم حزبی خود می دانند. قرآن هویت بی منطق آنها را در این آرمان این گونه بیان می کند: (قالوا لن یدخل الجنة الامن کان هوداً او نصاری تلك امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین). (۴۸) که اهل کتاب می گویند هرگز کسی به بهشت وارد نمی شود مگر اینکه یهودی باشد «به اعتقاد یهودی» یا مسیحی باشد «به اعتقاد نصاری» این آرمان و عقیده آنها است. پیامبر به آنها بگو راست می گویند برای اثبات ادعای خود دلیل و برهان بیاورید. بنابراین با توجه به تعصب شدید اهل کتاب گفتگویی که منجر به دوستی بی شائبه با آنها گردد سخنی است حساب نشده و دلیل بر عدم آشنایی با اخلاق آنها می باشد. این خط قرمز حائلی است میان ملت مسلمان و کفار، و مسلمان حق ندارد از آن عبور کند و هیچ چیز هم نمی تواند مجوز عبور از آن باشد.

هیچ علقه‌ای مجوز از خط قرمز نمی‌باشد

قرآن با شناختی که در بعد روانشناسی از بشر دارد در مواقع گزینش انسان، محرکه‌های نهادینه او را منظور کرده و اخطار می‌دهد که در طبقه‌بندی علقه‌ها *الاهم فالاهم* باید رعایت شود تا با کيفر و مجازات تخلف مواجه نگردد. در رابطه با منع عبور از خط قرمز تولی با کفار قرآن در یک آیه هشت علقه و پیوند پرکشش را مرتب کرده و هیچ یک از آنها را مجوز دوستی و تولی با کفار نمی‌داند. نخست خطاب به مؤمنین کرده و می‌فرماید: *(یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا اباکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون)*. (۴۹) ای گروه باورداران به خدا، پدران و برادران شما اگر گرایش بر کفر را بهتر از گرایش به ایمان دانستند آنها را اولیاء خود نگزینید، هرگاه یکی از شما آنها را ولی خود قرار دهد جزء ستمگران خواهد بود. با اینکه دوستی با پدران و برادران از علائق غریزی و ریشه‌دار محسوب می‌شود اما هرگاه در محدوده ایمان نبود مؤمن حق ندارد با دشمن خدا طرح دوستی بریزد هر چند پدر و برادر باشند. آنگاه در آیه بعد علائق را طبقه‌بندی کرده و آنها را هشت مورد ذکر کرده و می‌فرماید: *(قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقتر فتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیلہ فترتبصوا حتی یاتی الله بامرہ و الله لایهدی القوم الفالسیقین)*. (۵۰) پیامبر به مؤمنین بگو اگر پدران شما و فرزندان و برادران و همسران و بستگان و اموالی که ذخیره نموده و بازرگانی که می‌ترسید کساد شود و منازلی که خوشایند شما قرار گرفته از خدا و رسول او و جهاد در راه خدا در نزد شما محبوب‌تر می‌باشند پس منتظر باشید تا امر الهی «عذاب» بیاید، خداوند مردمان از ایمان بیرون رفته را هدایت نمی‌کند. این هشت مورد هر کدام جاذبه‌ای دارند که به سهم خود افراد را به سمت خود جذب می‌کنند البته همین جاذبه از الطاف الهی است که خداوند برای گرم شدن کانون زندگی و رونق حیات در بشر ایجاد نموده است اما نباید کشش آنها با حب الهی و خواسته او تعارض پیدا کند که در صورت تخلف مانند تخلف‌های احکام عبادی و حقوقی پیامد کیفری خواهد داشت. پس اصل ارتباط با غیر مسلمان در هر سطح داخلی و خارجی در زمان صلح و آشتی بلامانع است اما نباید این ارتباط منجر به استیلای کافر و یا تنزل از ایمان و عقیده گردد. به عبارت دیگر منافع شخصی و ملی و اقتصادی و تجاری مجوز پذیرش استیلای کافر و لو به قیمت تنزل از عقیده و ایمان نمی‌باشد. یعنی هرگاه امر دائر شود میان اینکه دولت و ملت مسلمان یا باید بر اصول اعتقادی و اسلامی خود باقی باشد و متحمل زیان اقتصاد ناشی از قطع رابطه شود و یا برای

وصول به درآمدهای اقتصادی با دشمن رابطه برقرار نماید و از اصول اعتقادی و ایمانی خود دست بردارد. حکم سیاسی قرآن آن است که حفظ اصول اعتقادی هر چند با انواع زیان‌ها از جمله اقتصادی توأم شود بر رابطه با دشمن مقدم است و نباید برای حفظ منافع مادی و اقتصادی از اصول اعتقادی تنزل کرد. اما متأسفانه این حکم سیاسی قرآن در میان دولت‌های اسلامی در رابطه با اروپا و امریکا هیچ‌گاه مطرح نبوده و مثل اینکه این آیات مخاطب ندارد و یا گوشه‌ای به آنها داده نمی‌شود بلکه برای حفظ منافع مادی و سیاسی و مقامی خویش هر چند با احکام اسلام منافات داشته باشد با تمام وجود دوستی با آنها را حفظ می‌کنند مگر نه این است که دولت‌های اروپا و امریکا از نظر ایدئولوژیکی یا یهودی هستند و یا مسیحی. هر چه باشند قرآن تحمل ولایت و استیلای آنها را برای مؤمنین ممنوع دانسته و می‌فرماید: (یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا لالیهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لایهدى القوم الظالمین). (۵۱) ای گرویدگان به خدا و خواسته‌های او یهود و نصاری را دوست و ولی خود انتخاب نکنید و اگر کسی از شما آنها را متولی خود بگزیند جزء آنها محسوب خواهد شد همانا خداوند گروه ستمگران را هدایت نخواهد کرد با وجود چنین خطابات صریح و روشن و تهدیدآمیز مع ذلك می‌بینیم که دولت‌های اسلامی اصولاً وابسته به قدرت‌های یهودی و مسیحی می‌باشند و برای حفظ این رابطه بهاء گزاف هم می‌پردازند و با اینکه قاریان آنها در محافل و مجالس و رسانه‌های گروهی این آیات را با صوت حسن می‌خوانند و چه بسا خطبا و ائمه جمعه آنها در خطابه‌های خود آنها را قرائت می‌کنند اما تاکنون هیچ یک از آنها به این احکام سیاسی توجه نکرده‌اند البته این بی‌اعتقادی علل گوناگون دارد که این مقاله گنجایش بیان آنها را ندارد.

یادداشت‌ها:

- ۱- بهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.
- ۲- شواهد الربوبیه، ملاصدرا شیرازی.
- ۳- سوره فرقان، آیه ۳۰.
- ۴- اعراف آیه ۸۵، هود آیه ۸۵ و شعراء آیه ۱۸۳.
- ۵- ابن منظور، لسان العرب، ماده سوس.
- ۶- علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه.
- ۷- عباس آریابنور کاشانی، فرهنگ کامل انگلیسی فارسی.

- ٨- سوره طه، آيه ١٣٣.
- ٩- سوره تحریم، آيه ٦.
- ١٠- علامه محمدحسين طباطبايى، تفسير الميزان، ج ١٩، صفحه ٣٤١.
- ١١- سوره نساء، آيه ٦.
- ١٢- سوره نساء، آيه ٣٤.
- ١٣- سوره ممتحنه، آيه ٨.
- ١٤- ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسى، التبيان فى تفسير القرآن، ج ٩، ص ٥٨٣.
- ١٥- سوره ممتحنه، آيه ٩.
- ١٦- محمدحسن النجفى، جواهر، ج ٢١، صفحه ٢٣١.
- ١٧- سوره توبه، آيه ٥.
- ١٨- سوره توبه، آيه ٤.
- ١٩- سوره نساء، آيه ٩.
- ٢٠- سوره نساء، آيه ٩١.
- ٢١- سوره بقره، آيه ٢٥.
- ٢٢- سوره كهف، آيه ٢٩.
- ٢٣- سوره يونس، آيه ٩٩.
- ٢٤- نهج البلاغه عهدنامه مالك اشتر
- ٢٥- سوره النازعات، آيات ١٧-١٩.
- ٢٦- سوره طه، آيات ٢٥-٢٩.
- ٢٧- سوره طه، آيه ٣٦.
- ٢٨- سوره طه، آيه ٤٤.
- ٢٩- سوره طه، آيه ٤٥.
- ٣٠- سوره ، آيه ٤٦.
- ٣١- سوره انفال، آيه ٦١.
- ٣٢- سوره انفال، آيه ٦٢.
- ٣٣- سوره نحل، آيه ١٢٥.
- ٣٤- سوره فصلت، آيه ٣٤.
- ٣٥- سوره فصلت، آيه ٣٥.
- ٣٦- سوره هود، آيه ١١٣.
- ٣٧- سوره نساء، آيه ١٤١.
- ٣٨- سوره نساء، آيه ١٤٤.

- ٣٩- سورة محمد، آيه ٣٥.
٤٠- سورة آل عمران، آيه ٦٤.
٤١- سورة آل عمران، آيه ٦٥.
٤٢- سورة مطففين، آيه ٢٦.
٤٣- سورة مؤمنون، آيات ٥٦-٥١.
٤٤- سورة روم، آيات ٣٥-٣٢.
٤٥- سورة آل عمران، آيه ٦٨.
٤٦- سورة بقره، آيه ١١٢.
٤٧- سورة بقره، آيه ١٢٥.
٤٨- سورة بقره، آيه ١١١.
٤٩- سورة نوبه، آيه ٢٣.
٥٠- سورة نوبه، آيه ٢٤.
٥١- سورة مائده، آيه ٥١.